



THEology of THE City *Biannual*

Vol. 1, No. 1, Spring & Summer 2023



The Rule of "Permissibility to Oblige City Dwellers to Observe City Laws"*

Mustafā Durri¹

Abstract

Living in the city requires devising laws to better manage the city and prevent chaos. In the meantime, some residents may not abide by the city rules and cause chaos. In order to prevent this, it is necessary to oblige city dwellers to observe city laws. In this research, it is attempted to state and separately examine various arguments that approve the "permissibility to oblige city dwellers to observe city laws" as a jurisprudential rule. These arguments are: the obligation to enjoin what is good and forbid what is evil; the rule of prohibition of disrupting the system, the attitude of the wise (sīrat al-'uqalā'), the rule of action, and the principle of "believers should abide by their terms" (al-mu'minūn 'inda shurūṭihim). Some of these arguments prove the permissibility of requiring city dwellers to observe the urban laws in all communities, and some others are only specific to Islamic communities. In this research, what is meant by laws is the laws that are not against the evident Islamic Shari'a. The method of collecting information in this

* Received: 17 Feb 2022, Accepted: 13 July 2023

DOI: 10.22081/jtc.2023.63400.1004

1. Member of Contemporary Jurisprudence Research Center

article is library and its processing method is analytical-argumentative. The author has tried in this article to explain all the arguments that are "possible" to refer to as evidence to prove the claim, even according to one of the principles existing on the issue.

Keywords: laws, city, urban management, obligation, action, disruption of the system, city dwellers.



قاعدهٔ «جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری»*

مصطفی دُزی^۱

چکیده

زندگی در شهر، مستلزم جعل قوانینی برای ادارهٔ بهتر شهر و جلوگیری از هرج و مرج است. در این میان، ممکن است برخی از شهرنشینان به قوانین شهری عمل نکرده و موجب ایجاد هرج و مرج شوند. به منظور جلوگیری از این امر، لازم است شهرنشینان به رعایت قوانین شهری ملزم گردند. در این پژوهش تلاش شده ادلهٔ مختلفی که «جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری»^۲ را به عنوان یک قاعدهٔ فقهی اثبات می‌کند، بیان شده و هر یک جداگانه بررسی شوند. این ادله عبارتند از: وجوب امر به معروف و نهی از منکر، قاعدهٔ حرمت اختلال نظام، سیرهٔ عقلا، قاعدهٔ اقدام و قاعدهٔ «المؤمنون عند شروطهم». برخی از این ادله، جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری را در همهٔ جوامع اثبات می‌کنند و برخی دیگر، تنها مختص جوامع اسلامی هستند. در این پژوهش مراد از قوانین نیز قوانینی است که مخالف با شرع نباشد. شیوهٔ جمع‌آوری اطلاعات در این مقاله، کتابخانه‌ای و روش پردازش آن، تحلیلی-استدلالی است و نویسنده کوشیده تمام ادله‌ای را که «امکان» استدلال به آنها برای اثبات مدعا، حتی بنا بر یکی از مبانی موجود در مسئله وجود دارد، بیان کند.

واژگان کلیدی: قوانین، شهر، مدیریت شهری، الزام، اقدام، اختلال نظام، شهرنشینان.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۲

DOI: 10.22081/jtc.2023.63400.1004

شناسه دیجیتال:

mostafadorri@yahoo.com

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه مطالعات فقه معاصر،

۲. قاعدهٔ کل من انتفع من منافع البلد فلموظفی البلد الزامه علی رعایة القوانين البلدیة: مدیریت شهری می تواند هر کس که از منافع شهری منتفع است را مجبور به رعایت قوانین شهری نماید. این مقاله برگرفته از بخشی از کتاب «قواعد فقه شهر و شهرنشینان» است که به سفارش گروه فقه کاربردی پژوهشکده اسلام تمدنی نگاشته شده است.

مقدمه

شهر برای اداره خود، نیازمند جعل قوانینی است تا نظم آن را تضمین کرده و از هرج و مرج جلوگیری کند. اما جلوگیری از هرج و مرج تنها وابسته به جعل قوانین مناسب نیست، بلکه افزون بر آن، لازم است این قوانین توسط شهرنشینان نیز رعایت شود. تاریخ نشان داده است همواره کسانی هستند که به رعایت قانون به صورت کلی یا در برخی موارد، تمایل نداشته و از آن سرپیچی می‌کنند. همین امر موجب می‌شود بحث از جواز «اجبار» بر رعایت قوانین شهری توسط شهرنشینان به میان آید.

قاعده‌ای که در ادامه از آن بحث می‌شود، بیانگر جواز اجبار شهرنشینان (کسانی که از منافع شهر بهره‌مند هستند) نسبت به رعایت قوانین شهری توسط مدیریت شهری است.

نویسنده در این نگاشته، کوشیده است قاعده‌ای مختص به فقه شهر و شهرنشینی را بررسی کند. یکی از راه‌های کشف قواعد اختصاصی یک باب فقهی، کثرت تکرار آن میان ادله مورد استفاده در استدلال برای مسائل آن باب فقهی است. بر همین اساس، قاعده «جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری» به عنوان یک قاعده اختصاصی باب فقه شهر و شهرنشینی مورد توجه قرار گرفت.

همچنین روش جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش، روش کتابخانه‌ای و مشاهده داده‌های متنی موجود در کتب فقهی، اعم از استدلالی و فتوایی و به زبان‌های پارسی و عربی بود. اما تحلیل داده‌ها به نحو تحلیلی-استدلالی انجام گرفته و تلاش شده تا هر دلیل، به صورت مجزا مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۱. مفاد قاعده

قاعده یادشده عبارت است از جواز اجبار شهروندان توسط مأمورین شهری نسبت به رعایت قانون و ممانعت از قانون شکنی و تخلفات آنها. برای تحلیل این قاعده، تبیین و تشریح نکاتی لازم است.

۱-۱. مفاهیم قاعده

در الزام، با سه مفهوم مواجه هستیم: کسی که الزام می‌کند، شخصی که مورد الزام و اجبار واقع می‌شود و

خود اجبار و وادار کردن. به بیان دیگر باید بررسی کنیم که مراد از الزام و اجبار چیست؟ از ناحیه چه کسی و با چه شرایطی باید انجام شود و دیگر این که الزام‌شونده چه کسی است؟ همچنین از آنجا که قاعده در رابطه با جواز الزام شهروندانی است که از منافع شهری منتفع هستند، لازم است مراد از «جواز»، «انتفاع»، «قوانین شهری» و «شهر» نیز روشن گردد. در ادامه هر یک از این مفاهیم را جداگانه بررسی می‌کنیم.

۱-۱-۱. الزام

الزام در لغت به معنای واجب کردن بر شخص آمده است (حمیری، ۱۴۲۰، ۹: ۶۰۴۳؛ واسطی، ۱۴۱۴، ۱۷: ۶۵۰). در همین معنا واژه جبر نیز به کار رفته است؛ از این رو این دو مترادف به شمار می‌روند (معلوف، ۱۳۸۰: ۷۸). از دیگر الفاظ مترادف، لفظ اکراه است که به معنای وادار کردن شخص بر امری است که مایل به انجام آن نیست (فیومی، [بی‌تا]، ۲: ۵۳۲؛ اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۰۸؛ حمیری، ۱۴۲۰، ۹: ۵۸۱۶). البته در اصطلاح حقوقی و فقهی، میان این الفاظ، تفاوت‌هایی وجود دارد. بر این اساس، اجبار معمولاً به وادار کردن فیزیکی شخص اطلاق می‌شود که در این حالت، فاعل، فاقد قصد و رضا است؛ مانند ریختن شراب در حلق کسی یا فرو بردن سر روزه‌دار در آب با قهر و غلبه. اما در الزام، فشار به نحو معنوی است و بر انجام‌دهنده کار از نظر فیزیکی، جبری حاکم نیست. تفاوت الزام با اکراه نیز این است که در الزام، امکان رضایت به انجام کار هست؛ مانند این که متخلفی بعد از استفاده مأمورین از اهرم‌های قانونی و الزام او به رعایت قانون، عمل را با قصد و رضا انجام دهد، اما عمل اکراهی در عین حال که مانند الزام همراه با قصد است، عملی است که در تمام مراحل آن، روح اکراه، حاکم است و رضایت به انجام عمل وجود ندارد و گرنه اکراه به شمار نمی‌آید. ناگفته نماند که با وجود اختلافات یادشده، گاه این الفاظ به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند و چنین نیست که همواره این تفاوت‌ها رعایت شود. اما الزام در بحث ما عبارت است از وادار کردن شخص به رعایت قانون به روش‌های قانونی‌ای که با عملی که می‌خواهد انجام شود یا ترک گردد، مناسبت داشته باشد.

در ادامه چند نکته را درباره الزام مطرح می‌کنیم:

نکته اول، نحوه الزام است که چگونگی آن را قانون معین می‌کند. بنابراین براساس این قاعده، عمل، زمانی مشروع است که مبتنی بر ضوابط باشد؛ زیرا قاعده، به مأمورانی مربوط است که به‌عنوان یک نهاد قانونی فعالیت می‌کنند و در واقع، مجری دستورات آن نهاد هستند، نهادی که برای خود ضوابط و دستورالعمل‌هایی دارد. در نتیجه، لازم است عملکرد مأمورین نیز تابع قوانین مدون در این باب باشد و تخلف از آن قانون شکنی به‌شمار می‌آید.

همچنین قوانین شهری که بر اساس آنها الزام موجه می‌شود باید در چارچوب شرع باشند تا الزام، مجاز شده و مشروعیت یابد وگرنه به دلیل خلاف شرع بودن قانون مأمور، وظیفه‌ای نسبت به آن نداشته و باید از آن عمل اجتناب کند. در ادامه، این مسئله را مورد مذاقه بیشتری قرار خواهیم داد.

مسئله دیگر اینکه الزامی جایز است که هدف آن، اجرای قانون باشد. بنابراین اگر مأموران شهرداری با اعمال خود، به دنبال اجرای قانون نباشند، بلکه اهداف دیگری مانند منافع شخصی در نظر داشته باشند، کارهای آنها صحیح نیست.

نکته دیگر اینکه الزام به‌عنوان امری واجب بر مکلفین، هم جنبه وضعی و هم حیثیت تکلیفی دارد. جنبه تکلیفی دارد؛ زیرا فرض مسئله، مشروعیت قوانین موجود در حکومت اسلامی است. به‌عنوان نمونه، در حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، هر قانونی در سلسله مراتب، به حاکم جامعه اسلامی می‌رسد و ایشان آن را امضاء می‌کند، بنابراین اطاعت از قوانین به دلیل تنفیذ ولی فقیه، واجب است و زیر پا گذاشتن آن، حرام و موجب عقوبت می‌باشد. حیث وضعی آن نیز بدین جهت است که با کوتاهی مأمورین شهرداری در الزام بر عمل به قانون، هم حقوق شهروندان دیگر زیر پا گذاشته می‌شود و هم تعهدی که ایشان به سازمان متبوع خود داده و در قبال آن حقوق می‌گیرند، نقض شده و موجب ضمان می‌گردد.

۱-۱-۲. الزام‌کننده

الزام‌کننده، مأمورین و موظفین قانونی هستند؛ کسانی که به لحاظ حقوقی چنین شخصیتی دارند به گونه‌ای که در سلسله مراتب دولتی قرار داشته و جواز انجام این اعمال را از نهادهای متولی اخذ کرده باشند. به دیگر

سخن، موظفین باید مورد تأیید سازمان‌های دولتی قرار گرفته باشند، براین اساس، افراد خارج از مجموعه نمی‌توانند اعمال یادشده را انجام دهند.

البته معنای این سخن این نیست که شهروندان غیرموظف نمی‌توانند با متخلفین برخورد کرده و از باب امر به معروف و نهی از منکر مسئولیت اجتماعی و دینی خود را انجام دهند، بلکه سخن دربارهٔ کسانی است که از سوی دولت موظف و مأمور به این کار هستند و در صورت ترک، توسط همان دستگاه مؤاخذه می‌شوند؛ کارمندانی که برای اقدامات خود حقوق دریافت کرده و از نظر قانونی ملزم به انجام الزام هستند. البته چنان که گفته شد اگرچه شهروندان غیرموظف نیز مسئولیت دارند، اما مسئولیت آنها به درجات خاصی از امر و نهی که در کتب فقهی بیان شده، منحصر است.

مصادیق مفهوم پیشین کسانی هستند که حفظ و حراست از بنیان‌های مادی و معنوی شهر را برعهده دارند؛ از جمله کسانی که مأمور حفظ جنبهٔ فیزیکی شهر مانند ساختمان‌ها، معابر، فضای سبز و... هستند و افرادی که تأمین امنیت، سلامت، فرهنگ و مواردی از این قبیل را برعهده گرفته‌اند.

۱-۱-۳. الزام شونده

براساس قاعده یادشده، الزام‌شونده‌ها شهرنشینان هستند؛ یعنی کسانی که از منافع و امکانات شهر استفاده می‌کنند و از این‌رو نسبت به شهر و حفاظت از آن مسئولیت دارند، به نحوی که تکالیف شهرنشینی متوجه آنان می‌باشد.

۱-۱-۴. جواز

مراد از «جواز» در عبارت «جواز الزام شهروندان»، جواز بالمعنی‌الاعم، در مقابل حرمت است نه جواز بالمعنی‌الاصح به معنای اباحه در مقابل وجوب، حرمت، کراهت و استحباب. بنابراین جواز در عنوان قاعده، وجوب الزام را نیز دربرمی‌گیرد و مقابل آن نیست. در نتیجه، اگر در بحث از قاعده، وجوب الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری نتیجه گرفته شد، این وجوب، با عنوان «جواز» در

عنوان قاعده منافع ندارد.

۱-۱-۵. انتفاع

مراد از نفع بردن، انتفاع فعلی و شخصی نیست، بلکه به این اندازه که شأنیت نفع به صورت عمومی وجود داشته باشد، کافی است، بنابراین حتی اگر شخص از آن بهره‌ای نبرد، قاعده در رابطه با وی صدق کرده و عنوان «من انتفع من منافع» وی را دربرمی‌گیرد. به‌عنوان مثال اگر شخصی به هر دلیلی از پارک و سینما و مانند اینها استفاده نکند، نمی‌توان وی را غیرمنتفع از منافع برشمرد، چون مراد از انتفاع از منافع، امکان استفاده عرفی از آنهاست و روشن است که هر فردی می‌تواند از امکاناتی مانند پارک و سینما استفاده کند، هرچند در برخی روزها به جهت ازدحام، میسر نباشد؛ زیرا به لحاظ عرف، عدم امکان استفاده به این جهات، مانع از صدق «من انتفع من منافع» نیست.

البته این نکته را باید یادآور شد که منافع شهر از لحاظ اهمیت و احتیاج افراد در یک سطح نیستند و در مواردی حتی اگر به هیچ نحو وجود نداشته باشد، شخص نمی‌تواند مدعی شود شهر امکانات ندارد یا ناقص است و از این رو راهی برای قانون‌شکنی نیست. اما برخی از موارد جزء ارکان شهر به‌شمار می‌آیند و اگر وجود نداشته نباشند اصلاً نمی‌توان شهر را دارای امکانات و برخوردار از عوامل شهری به‌شمار آورد. مواردی مانند امنیت، بهداشت، نظم و... از این دست هستند و از این رو شاید بتوان گفت در این شرایط الزام جایی ندارد، چون شرط آن یعنی انتفاع، ساقط شده است.

برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید: فرض کنید در شهری حمل اسلحه و نگهداری آن ممنوع باشد، اما نیروهای امنیتی نتوانند امنیت شهروندان در مقابل دزدی و قتل و غارت تأمین کنند، حال اگر کسی در این شهر برای حمایت از خانواده خود و حفظ جانس سلاح بخرد آیا می‌توان او را از انجام این کار بازداشت؟ به نظر می‌آید جواب منفی باشد و این نقض قانون موجه به‌شمار می‌آید. با این بیان روشن شد که اگرچه تخلف جایز است، اما باید در همان راستایی باشد که او (شهروند) به آن نیاز دارد.

۱-۱-۶. شهر

واژه «شهر» در متن قاعده، معنایی در مقابل روستا دارد؛ اما با توجه به مدرن شدن روستاها در دنیای معاصر و وجود شوراهای روستایی همانند شوراهای شهری که به وضع قوانین برای اداره روستا می‌پردازند، مراد از شهر در عنوان قاعده، اعم از روستا و شهر است. به دیگر سخن، مراد از شهر، هر منطقه جغرافیایی است که قوانینی مورد تأیید حاکمیت برای اداره آن وضع می‌شود هر چند به لحاظ تقسیمات کشوری لفظ «شهر» بر آن اطلاق نشود.

همچنین شهر به شهرهای اسلامی اختصاص نداشته و تمام شهرهای جهان را از جمله شهرهای کشورهای غیراسلامی یا شهرهای کشورهای اسلامی که مدیریت آنها سکولار است نیز در برمی‌گیرد.

۱-۱-۷. قوانین شهری

مراد از قوانین شهری، قوانینی است که توسط مدیریت شهری که در نهاد شهرداری و شوراهای شهر نمود می‌یابد، جعل می‌شود. بنابراین اگرچه رعایت دیگر قوانین مانند قوانین استانی و ایالتی و کشوری نیز از سوی شهروندان لازم است، لکن این قوانین، موضوع بحث ما نیست و در اینجا صرفاً به قوانینی پرداخته می‌شود که توسط مدیریت شهری جعل شده باشد، قوانینی که از آن به «قوانین شهری» یاد می‌شود. بنابراین مراد از قید «شهری»، ظرف لزوم رعایت قوانین نیست، بلکه مرکز جعل‌کننده آن است.

همچنین شایان یادآوری است که با توجه به اعم بودن مراد از شهر نسبت به روستا، قوانین شهری قوانین روستایی را نیز در برمی‌گیرد. قوانین شهری نیز هم قوانین عامی را در برمی‌گیرد که معمولاً در تمام شهرها برقرار می‌شود و هم دربردارنده قوانین اختصاصی است که در هر شهر، به تشخیص مدیریت شهری جعل می‌گردد.

۱-۲. تفاوت الزام با لزوم

آنچه در این مسئله مورد توجه است ضرورت به انجام رسیدن الزام در مواردی است که وجوب آن تحقق یافته

باشد و این مسئله جدا از وظیفه عمومی و همگانی است که بر عهده هر مکلفی قرار می‌گیرد. در ادامه خواهیم گفت الزام به این معنا، تنها در چارچوب عمل قانونی موظفین تعریف می‌شود. به دیگر سخن، لزوم رعایت قوانین شهری، امری است که در قاعده دیگری بدان پرداخته خواهد شد؛ اما در این مجال، تنها به ادله لزوم «الزام» شهروندان به رعایت قوانین خواهیم پرداخت. البته روشن است که الزام شهروندان در فرضی موجه است که رعایت قوانین توسط ایشان لازم باشد، وگرنه اگر در آن قاعده، به لزوم رعایت قوانین شهری توسط شهروندان معتقد نباشیم، نمی‌توان جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین را نتیجه گرفت.

۱-۳. اقتضات الزام

حکم جواز «الزام» شهروندان به رعایت قوانین شهری، در صورتی که اثبات شود، آن را تنها به صورت اجمالی اثبات می‌نماید، اما جزئیات آن مانند اینکه آیا مدیریت شهری، اجازه تعزیر شهروندان متخلف را دارد یا آنکه به لحاظ شرعی می‌توان از شهروندان متخلف، جریمه اخذ کرد یا.... مطالب دیگری است که پرداختن به آنها پژوهش دیگری را نیاز دارد. بنابراین مراد از قاعده، جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری از جانب مدیریت شهری، به صورت موجه جزئی است.

۱-۴. جریان قاعده در جوامع اسلامی و غیراسلامی

همان طور که بارها به روشنی بیان گشت، قواعدی که در این نگاشته بررسی می‌شوند، صرفاً برای استفاده در جوامع اسلامی نیست، بلکه امکان به کارگیری آن در جوامع غیر اسلامی نیز وجود دارد. در رابطه با قاعده مورد بحث نیز می‌توان آن را هم در جوامع اسلامی و هم در جوامع غیراسلامی به کار گرفت. دلیل حجیت این الزام در جوامع اسلامی، ادله‌ای مانند وجوب امر به معروف و نهی از منکر و سیره عقلا و متشرعه است و دلیل حجیت آن در جوامع غیر اسلامی، ادله‌ای مانند حرمت اختلال نظام به حکم عقل می‌باشد.

۲. پیشینه قاعده

وجود مأمورانی که موظف به ایجاد و الزام شهروندان به رعایت قوانین شهر باشند مانند اصل وجود سازمانی به نام سازمان شهرداری، امری جدید و نوپا است؛ از این رو طبیعی است که در کتب فقهی متقدمین سخنی در این باب نیامده باشد. در عین حال با توجه به حاکمیت قوانین شرعی و لزوم عمل کردن به آنها و اجرای احکام صادره از محاکم قضایی آن روزگار، سازمان‌هایی به تناسب موضوع پدید آمدند و عهده‌دار این کار شدند که در کتب فقهی قدما، صلاحیت آنها بحث شده است. این سازمان‌ها اگرچه ممکن است به لحاظ نام با سازمان‌های فعلی متفاوت باشند، لکن می‌توان از وجود آنها، اصل جواز الزام به قوانین را نتیجه گرفت و نشان داد که عمل متصدیان این امر، مشروع و حتی ضروری است.

به عنوان نمونه، در کتب فقهی به تشکیلاتی به نام «حسبه» اشاره شده که کار آن، اجرای قوانین شرعی و عرفی میان شهروندان و رسیدگی به امور جاری، اعم از روابط اقتصادی و معاملات میان افراد و مناسبات اجتماعی و اخلاقی بود. این سازمان به وسیله امر به معروف و نهی از منکر که از پشتوانه قدرت حکومت برخوردار بود، مانع از بروز ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شد. البته حسبه در کتب فقهی تنها به عنوان یک نهاد حکومتی در نظر گرفته نشده است، بلکه افزون بر آن، به عنوان واجب کفایی و به دیگر بیان، شکلی دیگر از امر به معروف و نهی از منکر به‌شمار آمده است (عاملی، ۱۴۱۷: ۴۷/۲؛ حلی، ۱۳۸۷: ۵۳۵/۴؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۱۱: ۲۹۳؛ عاملی، [بی‌تا]: ۱۰۱/۲؛ بغدادی، ۱۴۱۳: ۸۰۹؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱۵۰).

متأخرین و فقهای معاصر نیز در آثار خود افزون بر تصریح اصل یادشده، با توجه به استقرار حکومت دینی و کارکرد جدید نهادهای اجتماعی-حکومتی، مانند شهرداری‌ها، گاه اشارات روشنی درباره حق اجبار توسط مأموران اداری و شهری داشته‌اند (خمینی، ۱۴۲۲: ۵۰۶/۳؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۳۸؛ لنکرانی، [بی‌تا]: ۴۲۳/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۶۰/۳).

اهل سنت نیز از آنجا که از یک‌سو نهاد حسبه را نهادی حکومتی در نظر می‌گرفتند که در خدمت خلفای عباسی و اموی و عوامل آنها در بلاد اسلامی فعالیت می‌کرد و از سوی دیگر حکومت سلسله‌های یادشده را

مشروع پنداشته و آنها را خلیفه پیغمبر اسلام ۹ می دانستند؛ از این رو قوانین حاکم بر شهروندان را نیز مشروع به شمار آورده و فعالیت سازمان های الزام کننده را از لحاظ شرعی مجاز به تلقی می کردند (ابن ابی یعلی، ۱۴۲۱: ۲۸۴/۱؛ غزالی، [بی تا]: ۳۳۹/۲؛ ابن اخوه، ۱۹۷۶: ۱۵۱، ابن تیمیه، ۱۴۲۱: ۳۴/۱۶).

حاصل اینکه اگرچه اصل الزام اشخاص به رعایت قوانین شرعی، در میان کتب فقهی دارای سابقه است و مصادیق مختلفی از آن، توسط فقها تصریح شده است، خصوص قاعده مورد بحث، یعنی جواز الزام به رعایت قوانین شهری توسط مأموران حکومتی، سابقه ای در کتب فقهی ندارد و مسئله ای نوپدید به شمار می آید. اما در میان کلمات متأخرین و در استفتانات از مراجع تقلید متأخر نیز آنچه در رابطه با جواز الزام به رعایت قوانین شهری توسط مأموران حکومتی گفته شده، به صورت مطلق است، در حالی که قاعده، جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری را از جهت انتفاع ایشان از منافع شهر تصویر می کند.

به دیگر سخن، اگرچه متأخرین از جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری بحث کرده اند، لکن در مباحث ایشان، به اینکه این جواز، از حیث انتفاع شهروندان از منافع شهر مدنظر است، اشاره ای نشده و به صورت مطلق بیان شده است، در حالی که قاعده فوق، جواز الزام را به انتفاع شهروندان از منافع شهر منوط می نماید.

با توجه به این نکته، می توان گفت این قاعده حتی در کلمات متأخرین و استفتانات مراجع تقلید نیز سابقه ای ندارد.

۳. مدرک قاعده

برای اثبات قاعده مذکور از ادله متعددی می توانیم بهره ببریم:

۳-۱. دلیل اول: وجوب امر به معروف و نهی از منکر

این دلیل دو مقدمه دارد. مقدمه اول، اثبات لازم الرعایه بودن قوانین شهری از لحاظ شرعی و معروف بودن این قوانین و منکر بودن تخلف از آنهاست. مقدمه دوم، اثبات جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری

با تمسک به ادله و جوب امر به معروف و نهی از منکر است.

مقدمه اول: در حکومت اسلامی، رعایت قوانین عرفی، واجب بوده و تخلف از آن حرام است. مشروعیت این قوانین به روش‌های گوناگون قابل اثبات است. یکی از این روش‌ها، نظریه ولایت فقیه است. در واقع، با تمسک به ولایت فقیه و جوب اطاعت مؤمنین از فقیه جامع الشرایط، قوانین موضوعه، جنبه شرعی یافته و رعایت آن بر فرد فرد مسلمانان واجب می‌گردد (بغدادی، ۱۴۱۳: ۶۷۵-۶۷۶؛ حلی، ۱۳۸۸ق: ۵۹۲؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۲۶۶/۱۱؛ بهبهانی، ۱۴۱۵: ۴۹۹؛ قاسمی، ۱۴۲۶: ۴۵/۱؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۰۳-۳۰۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۳۱۲/۱؛ بهبهانی، ۱۴۱۷: ۱۶۰: ۸، ۲۸/۱۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۷/۲۱).

مقدمه دوم: پس از بیان مشروعیت قوانین و لزوم عمل بر اساس آنها، در این مقدمه دنبال بیان وجوب امر به معروف و نهی از منکر هستیم. ابتدا دلایل آن را به صورت خلاصه از بیانات فقها نقل خواهیم کرد، سپس به این مطلب می‌پردازیم که آیا امر به معروف که به‌عنوان یک واجب کفایی مطرح شده، می‌تواند بر عهده نهاد خاصی قرار گیرد تا بدین وسیله، وجوب از دیگران ساقط شده و این تکلیف بر عهده نیروهای نهاد مذکور قرار بگیرد و دستورات آنها برای مردم لازم‌الرعايه باشد یا خیر؟

برای اثبات وجوب امر به معروف و نهی از منکر به ادله اربعه تمسک شده است (حلی، ۱۴۱۳: ۴۵۸/۴؛ عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۰: ۴۱۳/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۳۵۲/۲۱). بسیاری از فقها با توجه به آیه ۱۰۴ سوره آل عمران، وجوب کفایی امر به معروف و نهی از منکر را برداشت کرده‌اند به گونه‌ای که با قیام کس یا کسانی به اندازه‌ای که واجب، اتیان شود، برقرار می‌گردد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۵۲۴/۱؛ عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۰: ۸۴؛ عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۰: ۴۱۳/۲). اگرچه برخی بر وجوب عینی آن حکم داده‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۴۸۵/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۹: ۴۷۲).

بنابراین اگر در جامعه‌ای، اشخاصی متولی این امر شدند یا نهادهایی تأسیس شد که انجام واجب یا شده را برعهده گرفتند، وجوب از بقیه افراد برداشته شده و بر عهده کسانی که متعهد انجام امر و نهی گردیده‌اند، قرار می‌گیرد، به‌گونه‌ای که حق سرپیچی از آن را ندارند. از سوی دیگر در حکومت اسلامی که ولی فقیه

تنظیم‌کننده امور جامعه است، هنگامی که با دستور مستقیم یا غیرمستقیم ایشان، کسانی مأمور انجام این کار شدند، نه تنها واجب از دیگران ساقط می‌شود، بلکه اجرای آن، تداخل در وظایف نهاد باشد و بی‌نظمی به‌شمار آمده شده و باید از آن پرهیز نمایند.

از سویی روشن است که احترام به قوانین حکومت اسلامی، امری معروف بوده و زیرپا گذاشتن آن، منکر به‌شمار می‌آید، چون عمل به آنها، واجب و ترک و نقض آنها، حرام است (لنکرانی، [بی‌تا]: ۲۲۶/۱)، بنابراین احساس مسئولیت نسبت به آن و حفاظت از آن از طریق امر به معروف و نهی از منکر، به فتوای فقها عظام واجب می‌باشد. در ادامه توضیح خواهیم داد که حتی صرف نظر از نظریه ولایت فقیه، قانون‌شکنی به دلیل ایجاد بی‌نظمی و اختلال در معیشت انسان‌ها جایز نبوده و رعایت قانون، الزامی است، گرچه آن قانون در یک کشور غیراسلامی باشد (<https://www.sistani.org/persian/qa/0996>).

برای تقویت استدلال یاد شده می‌توان از روایت معروف «لاضرر»^۱ استفاده کرد. براساس این روایت، شخصی به نام سمره بن جندب درخت نخلی در خانه کسی داشت که به بهانه رسیدگی به آن، وارد خانه او می‌شد و برای اهل بیتش مزاحمت ایجاد می‌کرد. او به درخواست‌ها و پیشنهادهای پیامبر برای فروش درخت و رفع مزاحمت جواب منفی داد تا این که حضرت، صاحب منزل را مأمور به کندن درخت کرد و به این نحو «سمره» را وادار به رعایت قانون و رفع مزاحمت نمود. الزامی که با توجه به تأیید حاکم شرع، مشروعیت یافته و جواز آن تثبیت شده است.

نتیجه: بعد از اثبات حق حاکمیت فقیه و ولایت او بر مسلمانان و لزوم اطاعت از دستورات و فرامین ایشان و این که قوانین کشور - که توسط نهادهای قانونی مورد تأیید او به تصویب رسیده است - لازم‌الرعایه می‌باشد، و همچنین بر اساس وجوب امر به معروف و نهی از منکر و تحقق معروف بودن قوانین و منکر بودن مخالفت با آنها، به این نتیجه می‌رسیم که امر کردن و الزام کردن به رعایت قانون، از موارد امر به معروف

۱. الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۱۰، ص ۴۷۶.

می باشد، بنابراین اگر کسی اقدام کند، مشروع است و چنانچه نهادی برای این کار از سوی حکومت انتخاب شود، افراد آن بر اساس آنچه گفته شد، مجاز به الزام و وادار کردن شهروندان به این کار هستند.

خلاصه مطالب بالا به شرح زیر است:

- ✓ فقها بر مردم ولایت دارند و از این رو فرامین ولی فقیه، واجب الرعاية است.
 - ✓ از جمله دستورات آنها، قوانین کشور است.
 - ✓ پس این قوانین «معروف» و ترک آنها «منکر» است.
 - ✓ امر به معروف و نهی از منکر واجب است، پس امر به رعایت قانون، واجب است.
- ◀ نتیجه: الزام کردن مأموران شهروندان را به رعایت قانون واجب و مشروع است.

از مقدمات و استدلال بالا می توان به این نتیجه رسید که:

۱. رعایت قوانین شهری بر عموم شهروندان و غیر شهروندان که در شهر اقامت دارند، لازم بوده و تخلف از آن جایز نیست.

۲. مأموران شهری نیز به عنوان شهروندانی که مورد خطاب قانونی خاص یعنی نظارت بر انجام قانون در شهر هستند، باید وظیفه خود را انجام دهند و تخلف از آن هم به حکم تخلف از دستورات حاکم شرع و هم تخلف از تعهد، ممنوع می باشد.

۳. به حکم کفایبی بودن امر به معروف و به موجب لزوم حفظ نظم در جامعه و جلوگیری از اختلال در امور شهر، اشخاص نباید در وظایف محوله به موظفین بلد (مأمورین شهرداری) دخالت کرده و در حیطة وظایف تخصصی آنها وارد شوند. ناگفته پیداست همچنان که از دلایل امر به معروف و نهی از منکر به دست می آید، آنجا که مکلف وارد جایگاه و مقام اختصاصی موظفین نشود، مانند این که در موارد امکان امر و نهی زبانی یا قلبی به آن اقدام کند، منعی نداشته و چه بسا راجح نیز باشد.

۲-۳. نقد

در رابطه با دلیل اول، دو اشکال مهم به ذهن می رسد.

۱. این دلیل همانطور که لابه‌لای بحث از آن نیز گفته شد، تنها به قائلین نظریه ولایت فقیه مختص است؛ این در حالی است که غرض از فقه شهر و شهرنشینی، تدوین احکام و قوانینی برای اداره همه شهرهای جهان است، چه این شهرها حاکمان مسلمان داشته باشند و چه نداشته باشند. اما این دلیل حتی بنا بر نظر همه فقها نیز تمام نیست؛ زیرا بسیاری از فقها، نظریه ولایت فقیه را نپذیرفته‌اند (کدیور، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۸۳).

۲. دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر، اگرچه جواز الزام به قوانین شهری توسط مأمورین را اثبات می‌کند، درباره منوط کردن این جواز به بهره‌مندی شهروندان از منافع شهر ساکت است. به دیگر سخن، این دلیل تنها بیانگر جواز الزام شهروندان به قوانین شهری است، اما به این نکته اشاره نمی‌کند که این امر به سبب بهره‌مندی ایشان از منافع شهری است. بنابراین اگر فرض شود شهروندی به دلیلی از منافع شهر محروم باشد، نمی‌توان وی را به رعایت قوانین الزام کرد، در حالی که دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر، جواز الزام به قوانین را به صورت مطلق اثبات کرده و حتی شهروندان محروم از منافع شهر را نیز دربرمی‌گیرد. براین اساس، به تعبیر فنی می‌توان گفت که دلیل، اعم از مدعاست.

پس از تأمل، اما به نظر می‌رسد این اشکال به این دلیل وارد نیست؛ زیرا محذور اعم بودن دلیل از مدعا در مواردی مطرح است که عموم، به نحو عموم بدلی باشد. به‌عنوان نمونه، اگر به دنبال تحقق اکرام عالم عادل باشیم، دلیل «اکرم عالما» این خواسته را محقق نمی‌سازد؛ زیرا به نحو عموم بدلی اکرام عالم عادل را دربرمی‌گیرد و از این رو ممکن است مکلف در مقام امثال از این قاعده، بدل عالم عادل، یعنی عالم فاسق را نیز اکرام نماید. در این موارد گفته می‌شود دلیل اعم از مدعاست، یعنی به نحو بدلی فرد مورد نظر را دربرمی‌گیرد و چون ممکن است در مقام تحقق، آن فرد مورد نظر انجام نشده و بدیل آن انجام شود، نمی‌توان این حکم را تضمینی برای تحقق فرد مورد نظر از امثال به شمار آورد.

اما اگر همین عموم، استغراقی باشد، اگرچه باز هم دلیل اعم از مدعاست، محذور مورد نظر را در پی ندارد. به‌عنوان مثال اگر در پی تحقق اکرام عالم عادل باشیم و دلیل به نحو عموم استغراقی آن را دربرگیرد (مثلاً گفته شود «اکرم کل عالم»)، در اینجا اگرچه در دلیل به وجوب اکرام عالم عادل تصریح نشده است،

چون عموم آن به نحو استغراقی است، اکرام عالم عادل را نیز دربرمی‌گیرد و مکلف برای امتثال تکلیف، ناچار از اکرام عالم عادل می‌باشد. در این موارد، اگرچه باز هم «اعم بودن دلیل از مدعا» صدق می‌کند، این امر مانع از استدلال به دلیل و تحقق منظور آمر نیست.

با توجه به این مقدمه روشن می‌شود که در مورد دلیل اول نیز از آنجا که اعم بودن دلیل از مدعا از قبیل عموم استغراقی است، مانعی برای صحت استدلال به شمار نمی‌آید. توضیح اینکه اگرچه قاعده مورد نظر جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری از جانب مأموران حکومتی، به جهت انتفاع شهروندان از منافع شهر است، لکن دلیل امر به معروف و نهی از منکر، به نحو عموم استغراقی این مورد را نیز دربرمی‌گیرد. به بیان دیگر، این دلیل، جواز الزام به رعایت قانون را توسط هر دو دسته شهروندانی که از منافع شهر بهره نمی‌گیرند و شهروندانی که از منافع شهر استفاده می‌کنند، اثبات می‌نماید.

۳-۳. دلیل دوم: حرمت اختلال نظام

دلیل اول، به قائلین نظریه ولایت فقیه مختص بود. اما این دلیل به ایشان اختصاص نداشته و برای همه عقلا حتی حکومت‌های غیراسلامی نیز کارگشاست.

قاعده حرمت اختلال نظام از مهم‌ترین قواعدی است که در بردارنده حکم فقهی حفظ نظام و جلوگیری از اختلال در آن است. قاعده نفی اختلال نظام از جمله ضروریات مسلم اجتماعی فقه امامیه است و فقها در ابواب مختلف فقهی بدین قاعده استناد کرده‌اند. براساس این قاعده، آنچه سبب از هم پاشیدگی هریک از این نظام‌های اجتماعی یا ضربه به آنها و اختلال در آنها شود، جایز نیست و حفظ هریک از این نظام‌ها واجب است.

مفاد قاعده مذکور، دست‌کم در تقریری که مناسب بحث ما باشد، این است که رعایت اموری که قوام زندگی عمومی مردم متوقف بر آن است، به طوری که اختلال در آنها موجب هرج و مرج و از بین رفتن زندگی اجتماعی و نظم عمومی می‌شود، از نظر شرعی واجب است.

این قاعده از مسلمات فقه است و شاید بتوان نسبت به آن ادعای اجماع نمود. اصلی‌ترین دلیلی که

می‌توان بر آن اقامه کرد، دلیل عقلی است؛ زیرا عقل عملی انسان به‌طور مستقل می‌فهمد که اختلال نظام و قوام زندگی عمومی، امری قبیح است. با ضمیمه قانون ملازمه میان حکم عقل و شرع، می‌توان حرمت شرعی آن را نیز ثابت کرد.

فقها در موارد متعددی به این قاعده اشاره نموده و بر آن ثمرات فقهی مختلفی مترتب کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۱: ۴۳۱/۲؛ علامه حلی، ۱۴۰۱: ۲۴۷؛ انصاری دزفولی، [بی‌تا]: ۷۲۰/۲؛ خمینی، ۱۴۲۲: ۵۱۰/۳).
با این وصف، می‌توان بر مشروعیت الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری و جواز آن، چنین استدلال کرد:

قوام جوامع بر حفظ نظم و رعایت قانون است، بنابراین وجود قانون برای هر جامعه‌ای، چه مسلمان و غیر مسلمان و چه دارای حاکم طاغوت یا حاکم مشروع ضرورت دارد و الا موجب اختلال معیشت و نظام زندگی مردم می‌شود، امری که عقل، آن را تأیید نمی‌کند. از سوی دیگر، قانون بدون ضمانت اجرا و بدون قوه قهریه‌ای که حامی آن باشد قابلیت اجرا ندارد؛ پس نتیجه آن، همان بی‌قانونی و اختلال نظام است. بنابراین برای دچار نشدن به چنین محذوری لازم است علاوه بر قانون، مأمورینی برای صیانت از آن هم باشند تا متخلفین و مستنکفین نتوانند قانون را زیر پا گذارده و موجب هرج و مرج و اختلال در امورات جامعه شوند. نتیجه اینکه برای جلوگیری از چنین مشکلی، باید به مشروعیت الزام که مورد تأیید عقل بوده و حجیت دارد، ملتزم شده و حکم به جواز آن را صادر کرد.

به دیگر سخن، حرمت اختلال نظام، اگرچه به دلالت التزامی، و جوب رعایت نظم را اثبات می‌کند، لکن باید توجه داشت که رعایت نظم از جانب شهروندان، جز با الزام ایشان به رعایت قوانین محقق نمی‌شود. به دیگر سخن، جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین، به منزله مقدمه رعایت نظم از جانب ایشان است؛ زیرا بدون این الزام، شهروندان خود را موظف به رعایت نظم و انجام قوانین ندانسته و از قوانین تخلف می‌کنند. شاهد آن اینکه حتی در شرایط فعلی که مأمورینی برای الزام شهروندان به رعایت نظم و عمل به قوانین وجود دارند، باز هم برخی ایشان، از این قوانین تخطی کرده و موجب بی‌نظمی می‌شوند.

بنابراین جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری، از باب مقدمه واجب، یعنی مقدمه رعایت نظم که مستفاد از حرمت اختلال نظام است، ثابت می‌شود.

در اینجا ممکن است گفته شود اگرچه عدم رعایت برخی قوانین شهری توسط شهروندان، منجر به اختلال نظام می‌شود، نمی‌توان آن را در رابطه با همهٔ قوانین جاری و ساری دانست. به‌عنوان نمونه، اگر شهروندان، قانون عدم جواز ریختن آب دهان در محیط‌های عمومی شهری را رعایت نکنند، موجب اختلال نظام نمی‌شود. بنابراین این دلیل، اخص از مدعاست و جواز الزام شهروندان به رعایت «همهٔ» قوانین شهری را اثبات نمی‌کند.

با نگاه دقیق‌تر به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین در عنوان قاعده، یک عام مجموعی است نه عام استغراقی که قابل تفکیک باشد. در واقع، محل نزاع این است که آیا می‌توان شهروندان را به رعایت قوانین شهری ملزم نمود؟ در اینجا از نظر عقلی میان قوانین تفاوتی نمی‌بینند، بلکه تفکیک میان موارد الزام به رعایت قانون توسط مدیریت شهری، در عمل به معنای غیرالزامی بودن قوانینی است که توسط مدیریت شهری الزام نمی‌شوند. به بیان دیگر، عدم الزام شهروندان به رعایت برخی قوانین شهری توسط مدیریت شهری، موجب می‌شود شهروندان آن را به عدم «لزوم» رعایت این قوانین تعبیر کنند؛ زیرا لزوم رعایت قوانین را با جواز الزام مدیریت شهری به رعایت آن، ملازم می‌بینند.

از سوی دیگر، مراد از «نظام» که با عدم جواز الزام مدیریت شهری، اختلال می‌یابد، نظام اداری موجود میان مدیریت شهری و و شهرنشینان است نه نظام به معنای نظم امور عادی مردم. به دیگر سخن، با عدم جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری توسط مدیریت شهری، اگرچه ممکن است روال عادی زندگی شهرنشینان آسیبی نبیند، نظام اداری که میان شهرنشینان و مدیریت شهری وجود دارد، دچار آسیب خواهد شد و نمی‌توان شهرنشینان را نسبت به رعایت قوانین شهری، توجه و تبه داد، در نتیجه، ایشان نیز حرمتی برای قوانین شهری قائل نخواهند بود.

۳-۴. دلیل سوم: سیره عقلا و متشرعه

برای اثبات قاعده می‌توان به سیره عقلا و متشرعه نیز تمسک جست. سیره در لغت به معنای روش است و در اصطلاح اصولیان، بر معانی زیر اطلاق می‌شود:

سیره عقلا که عبارت است از راه و شیوه عملی همه دارندگان عقل، اعم از مسلمان و غیرمسلمان که این سیره را در اصطلاح «بناء عقلاء» می‌نامند.

سیره اسلامی یا سیره متشرعه بما هم متشرعه که عبارت است از راه و شیوه عملی اهل اسلام بر انجام چیزی و یا ترک آن.

سیره عقلانی در صورتی حجیت و اعتبار دارد که به یقین احراز گردد شارع مقدس نیز که یکی از عقلا بلکه رئیس آنهاست، مانند دیگر عقلا دارای همین راه و شیوه را برگزیده است. در این صورت، سیره عقلانی یکی از منابع فقهی به‌شمار می‌آید و همه محققان و صاحب نظران مذاهب اسلامی این مطلب را قبول دارند. حجیت و اعتبار سیره (که بر آن سیره مسلمین و سیره متشرعه نیز اطلاق می‌شود) توقف بر این دارد که کاشف از رضایت شارع باشد و اگر کاشف نباشد آن سیره اعتبار نخواهد داشت، مانند سیره‌های عملی زیادی که می‌بینیم میان مسلمانان رواج یافته، در حالی که ریشه اسلامی نداشته است و حتی برخی از آنها بر خلاف شرع نیز بوده است (منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، ۴۱۳).

با توجه به این مطلب می‌توان گفت در سیره عقلا از گذشته تا به امروز وجود قوانین ایجادکننده نظم برای حیات جوامع بشری ضروری بوده و همه عقلای عالم نظام اجتماعی خود را بر همین قوانین استوار کرده‌اند به‌گونه‌ای که هر گونه خلل در آنها موجب تزلزل و فروپاشی نظامات انسانی گردیده است. همچنین عقلا تنها به تصویب و تقریر قوانین یادشده بسنده ننموده‌اند و در کنار آن برای تضمین عمل به آنها، ناظرین و مجریانی را نیز گمارده‌اند تا با هر گونه تخلفی برخورد کرده و مانع قانون‌شکنی شوند. بنابراین مسئله موردبحث ما نیز که از ملزومات قوام زندگی شهری و موجبات حفظ نظم در شهرها می‌باشد در چارچوب همین سیره گنجیده و مورد تأیید عقلای عالم می‌باشد؛ عقلایی که شارع نیز از آنها به‌شمار آمده و قطعاً به لزوم الزام و اجبار

شهروندان به رعایت قانون حکم داده است و عمل آنها را امضاء می‌کند.

در رابطه با سیره متشرعه نیز می‌توان گفت متشرعه در موارد تخلفات از احکام الهی سکوت نکرده و عکس‌العمل نشان می‌دهند و در واقع، احساس مسئولیت می‌کنند، امری که به مناسبت کشف معلول از علت، از رضایت شارع حکایت دارد. از سویی اتصال این سیره به زمان معصوم^۷ نیز روشن است؛ زیرا در عصر ائمه: نیز مسلمین نسبت به نقض قوانین شرعی حساسیت داشته‌اند و ردع و منعی از معصومین: در این رابطه به دست ما نرسیده است.

البته با توجه به وحدت محتوای سیره متشرعه و عقلا، کشف می‌شود که آنچه میان متشرعه رواج دارد نیز در حقیقت، از حیث عقلایی بودن ایشان است، بنابراین در حقیقت، تنها سیره موجود، سیره عقلا است.

۳-۵. دلیل چهارم: قاعده اقدام

قاعده اقدام، در کتب فقهی، در فروع مختلفی از معاملات مورد استناد قرار گرفته است. سابقه تمسک به این قاعده، به قرن‌ها قبل و زمان مرحوم بهبهانی بازمی‌گردد (بهبهانی، ۱۴۱۷: ۱۳۴)، اما به نظر می‌رسد نخستین کسی که از آن به عنوان یک «قاعده» و به صورت مستقل بحث کرد، میرعبدالفتاح مراغی است (مراغی، ۱۴۱۷: ۴۸۷/۲). پس از وی فقها بارها از این قاعده بهره بردند.^۱

مفاد قاعده از این قرار است که هر کس به ضرر خود نسبت به مال خود اقدامی کند، در مورد اقدام وی، کسی به نفع او، ضمان قهری یا مسئولیت مدنی ندارد (بجنوردی، ۱۴۰۱: ۹۲/۱).

به عنوان نمونه، در مقبوض به عقد فاسد که مالک، اذن تصرف در مال خود را به طرف دیگر عقد داده است، هرگاه مال مزبور بعد از قبض، خودبه‌خود تلف شود یا قبض‌کننده آن را تلف کند یا منتقل به ثالث نماید، در مقابل مالک، مسئولیتی نخواهد داشت؛ زیرا مالک از طریق اقباض مال خود (هر چند که در ضمن

۱. به عنوان نمونه، نک: سید علی موسوی قزوینی، ینابیع الاحکام فی معرفه الحلال والحرام، ج ۲، ص ۶۲۵؛ میرزا حبیب الله رشتی، کتاب الغصب، ص ۴۹؛ میرزا محمد حسن آشتیانی، الرسائل التسع، ص ۲۴۳؛ آقا رضا همدانی، حاشیه کتاب المکاسب، ص ۲۴۶؛ محمد حسین اصفهانی، الاجاره، ص ۹۳؛ سید محمد حجت کوه کمری، کتاب البیع، ص ۱۵۰.

عقد فاسد باشد) اقدام به ضرر خود نموده است و قانون از چنین کسی حمایت نمی‌کند.

برای اثبات قاعده اقدام، به روایات، اجماع و سیره عقلا (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۵۸-۵۷؛ بجنوردی، ۱۴۰۱: ۹۴/۱-۹۷) تمسک شده است. در این میان، برخی اساساً ضمان را به اقدام شخص ضامن بر ضمان در صورت تلف مال مستند دانسته‌اند، بنابراین رفع ضمان در صورت اقدام بر عدم ضمان را امری عقلی و بدیهی و ضروری فقه انگاشته‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۵۷).

با این همه در کتب فقهی موجود، تنها برای رفع ضمان در اموال به قاعده اقدام استناد شده است و در غیر امور مالی، کسی از آن بهره نگرفته است. لکن به نظر می‌رسد از آنجا که مهم‌ترین دلیل بر این قاعده، سیره عقلا است - تا آنجا که برخی، به دلیل ماهیت عقلانی مسئله، اساساً برای ورود ادله شرعی به مسئله مجالی قائل نیستند - با ملاحظه سیره عقلا روشن می‌شود که قاعده اقدام به امور مالی اختصاص ندارد و به دیگر شئون بشر نیز قابل تسری است.

به‌عنوان نمونه، در مانحن فیه، وقتی کسی در شهر سکونت می‌نماید، در حقیقت پذیرفته است که به قوانین شهر عمل کرده و وظایفی را که قانون شهری برای وی معین نموده است، انجام دهد. دلیل این امر، سیره عقلا است. به باور عقلا، کسی که در شهر سکونت می‌کند، در حقیقت پذیرفته است که باید به قوانین شهری عمل نماید و به تبع، مأموران شهری نیز می‌توانند وی را به رعایت قوانین ملزم کنند.

این نکته البته به شهر اختصاص ندارد و در رابطه با کسانی نیز که در کشوری ساکن هستند و حتی به صورت گردش‌گر، به آن کشور سفر می‌کنند صادق است و عقلا ایشان را به رعایت قوانین آن کشور ملزم می‌دانند، بنابراین اینکه تنها به سیره عقلا در رابطه با جواز الزام شهروندان توسط مأموران شهری به رعایت قوانین سخن گفته شد، در راستای ارتباط آن با موضوع قاعده مورد بحث است.

حاصل اینکه با توسع در گستره قاعده اقدام و توسعه آن برای امور غیر مالی، می‌توان با تمسک به این قاعده، جواز الزام شهروندان به رعایت قوانین شهری از سوی مأموران شهری را نتیجه گرفت.

۳-۶. دلیل پنجم: قاعده «المؤمنون عند شروطهم»

یکی از قواعد فقهی که بارها در حل مسائل فقهی استفاده شده است، قاعده «المؤمنون عند شروطهم» است. مفاد این قاعده آن است که هر مسلمان و مؤمنی باید به التزاماتی که به دیگران می‌دهد، وفا کند (بجنوردی، ۱۴۰۱: ۲۵۱/۳). این قاعده اگرچه بیشتر در بحث معاملات به کار رفته است، لکن به این باب اختصاص نداشته و نسبت به انواع التزامات، اطلاق دارد.

بنابراین می‌توان استدلال به آن در مانحن فیه را این گونه تقریب نمود:

وقتی مسلمانی در شهر سکونت می‌کند، در حقیقت براساس ارتکاز (عقلا یا متشرعه) عمل به قوانین شهر را پذیرفته و خود را به عمل به این قوانین متعهد می‌داند. بنابراین به مقتضای قاعده «المؤمنون عند شروطهم»، وی موظف است به این قوانین عمل کند و به تبع، مأموران حکومتی نیز می‌توانند وی را به رعایت این قوانین ملزم کنند، امری که از آن تحت عنوان «جواز اجبار بر شرط»^۱ یاد می‌شود.

به دیگر سخن، پذیرش عمل به قوانین شهری، به منزله تعهد ارتکازی تمام ساکنین شهر است و به مقتضای این قاعده، ایشان باید به این تعهد خود عمل نمایند.

ممکن است این اشکال مطرح شود که این قاعده تنها عمل به تعهدات از سوی مسلمانان و مؤمنان را لازم می‌داند، بنابراین ساکنین غیرمسلمان شهر، نسبت به رعایت قوانین الزامی نداشته و به تبع، مأموران شهری نیز نمی‌توانند آنها را نسبت به رعایت این قوانین، الزام کنند. در پاسخ باید گفت اگر وجود سیره عقلا بر لزوم عمل به شروط و تعهدات را پذیرفتیم، این قاعده نسبت به غیرمسلمانان نیز الزام‌آور خواهد بود، اما اگر این سیره را نپذیرفته و تنها دربرگیرندگی آن برای مسلمانان را پذیرفتیم، قاعده تنها رعایت قوانین نسبت به شهروندان مسلمان را اثبات می‌کند و برای الزام دیگر شهروندان، باید به دیگر ادله‌ای که پیش از این گذشت تمسک نمود.

۱. به عنوان نمونه، نک: المرتضی الی الفقه الارقی، ج ۲، ص ۲۴۰.

نتیجه‌گیری

قاعده «جواز الزام شهرنشینان به رعایت قوانین شهری»، دارای پشتوانه استدلالی قوی و روشن است. همچنین این الزام به جوامع اسلامی و همچنین مسلمانان اختصاص نداشته و در رابطه با تمام ابناء بشر در تمام کشورها قابل جریان است.

به دیگر سخن، به مقتضای وجود ادله عقلانی بر این قاعده افزون بر ادله شرعی، با تمسک به آن می‌توان جواز الزام (= وجوب الزام) شهرنشینان اعم از مسلمان و غیرمسلمان و اعم از ساکنین کشورهای اسلامی و ساکنین غیر این کشورها را نسبت به رعایت قوانین شهری نتیجه گرفت.

منابع و مأخذ

۱. ابن‌اخوه، محمد بن محمد (۱۹۷۶)، معالم القربة فی احکام الحسبة، تحقیق محمد محمود شعبان؛ احمد عیسی صدیق مطیعی، قاهره: بی‌نا.
۲. ابن تیمیه، تقی‌الدین احمد بن عبد الحلیم الحرانی (۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م)، مجموعه الفتاوی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: بی‌نا.
۳. ابو یعلی، القاضی محمد بن الحسین بن محمد بن خلف بن الفراء (۱۴۲۱ق)، الاحکام السلطانیة، تحقیق محمد حامد الفقی، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، تحقیق آقا مجتبی عراقی؛ علی پناه اشتهاردی؛ آقا حسین یزدی اصفهانی، ۱۴ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۵. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، لبنان: دار العلم، الدار الشامیه.
۶. اصفهانی، کمپانی، محمد حسین (۱۴۰۹)، الاجاره، تحقیق گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).

۷. آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر (۱۴۲۵)، الرسائل التسع، قم: انتشارات زهیر، کنگره علامه آشتیانی.
۸. انصاری، دزفولی، مرتضی بن محمد امین [بی تا]، قاعده لا ضرر و الید و الصحة و القرعة (فراند الأصول)، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۹. بجنوردی، سید حسن موسوی (۱۴۱۹)، القواعد الفقهیه، تحقیق، مهدی مهریزی-محمد حسن درایتی، ۷ جلد، قم: نشر الهادی.
۱۰. بجنوردی، سید محمد موسوی (۱۴۰۱)، قواعد فقهیه، دو جلد، چاپ سوم، تهران: عروج.
۱۱. بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۳)، المقتعه، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۱۲. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (۱۴۱۵)، الاجتهاد و التقليد (الفوائد الحائریة)، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۳. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (۱۴۱۷)، حاشیه مجمع الفانده و البرهان، تحقیق گروه پژوهش مؤسسه علامه مجدّد و حید بهبهانی، قم: مؤسسه العلامة المجدّد الوحید البهبهانی.
۱۴. جناتی، شاهرودی، محمد ابراهیم [بی تا]، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، بی جا، بی نا.
۱۵. حکیم، سید عبدالصاحب (۱۴۲۰)، المرتقی الی الفقه الارقی (تقریرات فقه خیارات آیت الله سید محمد حسینی روحانی)، دو جلد، چاپ اول، تهران، بی نا.
۱۶. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۰۴)، الاجتهاد و التقليد (مبادئ الوصول إلى علم الأصول)، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ اول، قم: المطبعة العلمیة.
۱۷. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۳۸۸)، تذکرة الفقهاء (ط - القديمة)، قم: مؤسسه آل البيت ۷.
۱۸. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳)، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، تحقیق گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، سه جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه

مدرسين حوزه علميه قم).

۱۹. حلی، علامه، حسن بن يوسف مطهر اسدی (۱۴۱۳)، مختلف الشيعه في احكام الشريعه، تحقيق گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامي، ۹ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامي (وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم).

۲۰. حلی، فخرالمحققين، محمد بن حسن بن يوسف (۱۳۸۷)، ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ۴ جلد، تحقيق سيد حسين موسوي کرمانی؛ علي پناه اشتهاردی؛ عبدالرحيم بروجردی، قم: مؤسسه اسماعيليان.

۲۱. حلی، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ۴ جلد، تحقيق عبدالحسين محمدعلي بقال، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعيليان.

۲۲. حميرى، نشوان بن سعيد (۱۴۲۰)، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، تحقيق حسين بن عبدالله العمرى؛ مطهر بن على الآريانى؛ يوسف محمد عبدالله، ۱۲ جلد، بيروت: دارالفكر المعاصر.

۲۳. خمينى، سيد روح الله موسوى (۱۴۲۲)، استفتاءات، ۳ جلد، چاپ پنجم، قم، بی نا.

۲۴. رشتی، گیلانی، نجفی، ميرزا حبيب الله [بی تا]، كتاب الغصب، بی جا، بی نا.

۲۵. طوسى، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۳۷۵ق)، الاقتصاد الهادى الى طريق الرشاد، تهران: انتشارات كتابخانه جامعه چهل ستون، اول.

۲۶. طوسى، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۰)، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، چاپ دوم، بيروت: دارالكتاب العربى.

۲۷. عاملی، محمد بن مکى، شهيد اول (۱۴۱۷)، الدروس الشرعية في فقه الاماميه، ۳ جلد، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامي (وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم).

۲۸. عاملی، محمد بن مکى، شهيد اول [بی تا]، القواعد و الفوائد، ۲ جلد، تحقيق سيد عبدالهادى حکيم، کتابفروشى مفيد، چاپ اول، قم: بی نا.

۲۹. عاملی، محمد بن مکى، شهيد اول (۱۴۱۰)، اللمعة الدمشقية في فقه الامامية، تحقيق محمد تقى

- مروراید؛ علی اصغر مروراید، بیروت: دار التراث/الدار الاسلامیه.
۳۰. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ۱۰ جلد، قم: کتابفروشی داوری.
۳۱. عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ۱۳ جلد، تحقیق گروه پژوهش، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل‌البتیت.
۳۲. غزالی، محمد بن محمد [بی‌تا]، احیاء علوم الدین، بیروت: دار الكتاب العربی.
۳۳. فاضل، موحدی لنکرانی، محمد [بی‌تا]، قم: جامع المسائل (فارسی)، ۲ جلد، چاپ یازدهم، قم: انتشارات امیر قلم.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد مقری [بی‌تا]، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، چاپ اول، قم: منشورات دار الرضی.
۳۵. قاسمی، محمدعلی و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامی رضوی (۱۴۲۶)، فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه، تحقیق پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامی رضوی، زیر نظر آیت الله صادق آملی لاریجانی، ۲ جلد، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۳۶. قزوینی، سیدعلی موسوی (۱۴۲۴)، ینایع الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، تحقیق سیدعلی علوی قزوینی؛ سید عبدالرحیم جزمی قزوینی، ۲ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۳۷. کدیور، محسن (۱۳۸۷)، نظریه های دولت در فقه شیعه، ۱ جلد، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
۳۸. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹)، الکافی، ۱۵ جلد، قم: دار الحدیث للطباعة و النشر.
۳۹. کوه کمری، سید محمد حجت (۱۴۰۹)، کتاب البیع، تقریر ابوطالب تجلیل تبریزی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۴۰. گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی (۱۴۱۳)، ارشاد السائل، چاپ دوم، بیروت: دار الصفوة.
۴۱. مجلسی، اصفهانی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۴)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ۲۶

- جلد، تحقیق سید هاشم رسولی، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۴۲. مراغی، سید میرعبدالفتاح بین علی حسینی (۱۴۱۷)، العناوین الفقہیہ، ۲ جلد، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۴۳. مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱)، القواعد - مائة قاعدة فقہیة، ۱ جلد، چاپ چهارم، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۴۴. معلوف، لويس (۱۳۸۰)، المنجد في اللغة، ۱ جلد، چاپ سی و هفتم، قم: ذوی القربی.
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷)، استفتاءات جدید، ۳ جلد، تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، چاپ دوم، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ۷.
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۹)، رساله توضیح المسائل، ۱ جلد، چاپ پنجاه و دوم، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ۷ (ع).
۴۷. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، تحقیق عباس قوچانی؛ علی آخوندی، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۸. واسطی، زبیدی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰ جلد، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۴۹. همدانی، آقا رضا (۱۴۲۰)، حاشیه کتاب المکاسب، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم: مؤلف.